تصویری از عملیات والفجر ۱ و حضور نیروهای ضدزره

گفت‌وگوی «جوان» با جانباز محمود حیدر از رزمندگان حاضر در عملیات والفجر یک در فروردین ۱۳۶۲

پر پر شدن همرزمانم را در کانال‌های فکه به چشم دیدم

■ زینب محمودی‌عالمی

عملیات والفجر یک در ۲۱فروردین ۱۳۶۲ در محور جبل فوقی در منطقه عین خوش شهرستان دهلران آغاز شد و تا ۲۸فروردین ادامه داشت. هدف اصلی عملیات تصرف شهر العماره عراق بود. لشکر ۲۷ محمدرسول الله(ص) یکی از لشکرهای حاضر در این عملیات بود که با یگان ضد زره ذوالفقار خود، نقش ارزنده‌ای در این عملیات و همچنین دیگر عملیات آفندی دفاع مقدس ایفا کرد. شهیدعلیرضا ناهیدی، مؤسس واحد ضد زره تیپ ذوالفقار لشکر ۲۷محمد رسول‌الله، به همراه نیروهایش در این واحد، در عملیات‌های مختلف نقش بسزایی ایفا کردند. در چند مصاحبه و گفت‌وگویی که با رزمندگان واحد ضد زره لشکر ۲۷محمدرسول‌الله انجام دادیم، مروری به خاطرات آن‌ها در عملیات مختلف داشتیم. این بار به سراغ جانباز محمود حیدر رفتیم تا خاطراتش را از حضور در جبهه‌های نبرد و همین‌طور شرکت در عملیاتی چون والفجر یک و خیبر جویا شویم.

گویا از سنین نوجوانی فعالیت‌های انقلابی را شروع کرده بودید. خانواده‌تان چطور جوی داشت؟

ما اصالتاً هل نائین هستیم. اما از کودکی در محله خاوران تهران بزرگ شدیم. قبل از انقلاب برادرم کاسب بود و با مرحوم حاج سعید امانی و اخوان عبدخدایی‌ها (از مبارزان فدائیان اسلام) در ارتباط بودند. اولین بار برادرم اعلامیه حضرت امام را آورد. از آن موقع در اولین راهپیمایی قیطریه که شهید مفتح هم در آن حضور داشت، کنار برادرم بودم. در سخنرانی و تظاهرات‌ها بودیم. معلم دبیرستان‌مان اعلامیه امام را به ما می‌رساند. دبیرستان ما روبه‌روی پارک بعثت که مجسمه شاه در آن بود قرار داشت. یکبار با بچه‌ها مجسمه را انداختیم و ماشین گارد آمد و سرنشینانش به سمت ما تیراندازی کردند. همین‌طور در برخی از وقایع انقلاب، نظیر ۱۳آبان که روز دانش‌آموز بود، جلوی دانشگاه تهران حضور داشتیم. از همان زمان در خط انقلاب بودیم تا اینکه بعد از پیروزی انقلاب و شروع دفاع مقدس، سه برادرم داوطلبانه به جبهه رفتند. شغل‌شان کاسب و کارمند بود. برادر خانمم که ارتشی بود، کل جنگ را در جبهه بود. بالطبع من هم به دنباله روی از آن‌ها، به جبهه رفتم و افتخار دارم که چندین ماه سابقه حضور در مناطق عملیاتی دفاع مقدس را دارم.

نحوه ورودتان به جبهه و عضویت‌تان در واحد ضد زره لشکر ۲۷ چگونه بود؟

ابتدا می‌خواستم به ستاد جنگ‌های نامنظم شهید چمران بروم. اما گفتند سنت کم است. سپس سال ۱۳۶۱ که ۱۸ساله شدم، در تهران دوره نظامی دیدم و به عضویت سپاه درآمدم. از طریق سپاه تهران گردان ما در آن عملیات شرکت نکرد و به دوکوهه برگشتیم و بعد از آن، مأموریت ۴۵روزه گرفتم و به عنوان کادر لشکر ۲۷حضرت‌رسول(ص) وارد این لشکر شدم. واحد ضد زره ذوالفقار که زیر مجموعه لشکر ۲۷ بود، آن زمان تازه تأسیس شده بود. بدنه این واحد که بعدها تبدیل به تیپ ذوالفقار شد از رزمنده‌هایی بودند که از ستاد جنگ‌های نامنظم شهید چمران آمده بودند. تعدادی از آن‌ها واحدضد زره را تشکیل دادند و برادر محمد، نخستین واحد خمپاره‌اندازها را ایجاد کرد. همزمان گردان آرپی‌جی زن‌ها هم شکل گرفت. من به واحد ضدزره که شهید علیرضا ناهیدی مؤسس آن بود رفتم. شهید ناهیدی تحصیلات دانشگاهی داشت. پدرش استاد دانشگاه و خواهرش پرستار بود که در خرمشهر اسیر عراقی‌ها شد و بعد آزاد شد.

> **برای آموزش با موشک واقعی مالیوتکا نیاز به امریه شهید صیاد شیرازی داشتیم. از شهید همت‌نامه گرفتیم و پیش صیادشیرازی رفتیم. ایشان گفت هر کدام از موشک‌ها ۹۰هزار تومان قیمتش است. گفتم شما می‌گویید ارتشی و سپاه یک لشکر الهی. پس ما هر دو یکی هستیم. ایشان لبخندی زد و زیر امریه آموزش ما را امضا زد**

جانباز محمود حیدر

در واحد ضد زره آموزش‌های تخصصی هم دیدید؟

بله، وقتی به جمع یاران شهید ناهیدی اضافه شدم، سال ۱۳۶۲ هنوز ۲۰ساله نشده بودم. باید آموزش‌های لازم را می‌دیدیم و نیاز به دستگاهی داشتیم که موشک‌های مالیوتکا را آموزش ببینیم. دستگاهی بود به‌نام سیمیلاتور(شبیه ساز) که هر رزمنده باید حداقل ۲هزار شلیک می‌کرد. شهید مصطفی پالیزبان به من گفتند، باید آموزش ببینی. در سپاه این آموزش را نداشتیم. اما ارتش آموزش می‌داد. اولین بار برای آموزش به مقر لشکر ۷۷ارتش در جاده اهواز- خرمشهر رفتیم. تعدادی از بچه‌های پاسدار، بسیج و پسرعموی شهید پالیزبان هم بودند. با هم رفتیم و آموزش دیدیم. باید با آن دستگاه شبیه‌ساز ۲هزارعدد شلیک می‌کردیم و بعد در گرمای مثبت ۴۵درجه موشک را هدایت می‌کردیم. سیستم موشک مالیوتکا چون روسی بود، ما باید در سرمای ۳۰درجه زیرصفر هم آموزش می‌دیدیم، تا بتوانیم موشک را با دقت بیشتری هدایت کنیم. این موشک ۴/۵کیلومتر برد داشت. آنجا آموزش دیدیم و فرمانده رکن دو یا همان قسمت آموزش در لشکر ۷۷ خراسان در روزی که قرار بود شلیک میدانی انجام دهیم، ما را برد در یک منطقه‌ای از خرمشهر و گفت تانک‌های سوخته عراقی‌ها را با موشک جنگی بزنید.

هر کدام سهمیه موشکی جنگی می‌گرفتیم و آموزش می‌دیدیم. یک خاطره یادم آمد. این بود که به من گفتند باید بروید از فرمانده نیروی زمینی ارتش «شهید صیاد شیرازی» دستور بگیرید. باید ایشان دستور بدهند تا به شما موشک جنگی بدهیم. نامه‌ای از شهید همت گرفتیم و به قرارگاه کربلا، خدمت شهید صیاد شیرازی رفتم. گفتیم دستور بدهید. خندید و گفت: موشک مالیوتکا هر کدام ۹۰هزارتومان است. من به شهید صیاد شیرازی گفتم، جمله‌ای از شما در ورودی شهر اهواز است که «ارتشی و سپاهی یک لشکرالهی». شما این جمله را فرمودید. اگر یکی هستیم امکانات هم یکی است. ایشان وقتی این حرفم را شنیدند، زیر امریه را امضا کردند. برگشتیم موشک جنگی را شلیک کردیم. ۲۰نفر آنجا آموزش دیدیم. نزدیک ۱۳نفر از بچه‌ها بعد از آموزش‌ها توانستند، از فاصله ۴کیلومتری تانک‌های سوخته را بزنند. مسئول آموزش از شلیک بچه‌ها خیلی به وجد آمد و خوشحال شد. تشویق‌مان کرد. گفت درود به شرف‌تان، درود به وطن پرستی‌تان... از این جملات که ارتشی‌های قدیم می‌گفتند.

> **«شهید محمود برهمه» بچه چهارراه سیروس بود. دو برادرش به شهادت رسیده بودند. یک شب می‌خواستیم با هلیکوپتر هلی‌برن شویم. به محمود گفتم بیا برویم داخل چادر استراحت کنیم. برگشت گفت حیدرجان ول کن استراحت را. همین‌جا که هستیم خیلی خوب است. کمی بعد که حرکت کردیم، هنوز به خط نرسیده بودیم که یک خمپاره آمد و محمود را شهید کرد**

در چهل و دومین سالروز عملیات والفجر یک قرار داریم، چه خاطراتی از این عملیات دارید؟

در عملیات والفجر یک یادم است، یک دستگاه موشک میلان داشتیم که ساخت فرانسه و غنیمتی از عراق بود. برد موشک میلان که چریکی بود و از سوی یک نفر حمل می‌شد، هزار و ۸۰۰متر بود. از آن فاصله تانک را می‌زد. اما به خاطر اینکه جلوی دوربینش را گرد و خاک نگیرد، ابتکار به خرج دادیم و جلوی موشک انداز پتو پهن می‌کردیم. قبضه چریکی را روی پتو می‌گذاشتیم. یک کمکی هم داشتیم که همراه هم موشک را می‌گذاشتیم روی سکو و شلیک می‌کردیم. در عملیات والفجر یک اعلام کردند، بچه‌های لشکر سیدالشهدا(ع) از سوی واحد زرهی عراق در محاصره قرار گرفته‌اند. به ما گفتند شما بروید کمک کنید. به اتفاق یکی از بسیجی‌ها رفتیم و توانستیم یک نفربر دشمن را بزنیم. بعد به ما گفتند برگردید عقب. چون تک تیراندازهای عراقی قبضه را می‌زنند. به عقب آمدیم. آن شب آتش عراق خیلی سنگین بود. نیمه‌های شب، شهید مصطفی پالیزبان، فرمانده ضدزره آمد و گفت، بلند شوید می‌خواهیم برویم روی کانال‌ها تا بچه‌ها را بیاوریم. الان که خاطرات جنگ را بازگو می‌کنم متأثر می‌شوم. وقتی به اول کانال شمال فکه رفتیم، دیدیم نیروهای تأمین که رو به میهن پشت به دشمن داشتند ستون را تعویض می‌کردند، زیر آتش دشمن قرار دارند. گفتند بروید توی کانال وگرنه اسیرتان می‌کنند. چراکه از آن طرف عراقی‌ها وارد عمل شده‌اند و امکان دور خوردن نیروهای خودی وجود دارد. چون واحد ضدزره بودیم و دارای نفربر و تجهیزات مخصوص، باید آخر هر عملیات از منطقه خارج می‌شدیم. با شهید کابلی که از بنیانگذاران صنایع موشکی هستند، در منطقه ماندیم. ایشان رو به من گفت: حیدر بمان! دو، سه تا ماشین موشک مانده است. مخصوصاً موشک تاو که از فاصله ۵کیلومتری تانک را می‌زند و هلیکوپترهای جنگی هم به چنین موشک‌هایی مجهز هستند. با شهید کابلی ماندیم تا در پناه شلیک ما به سمت نفربرهای دشمن، نیروهای خودی عقب‌نشینی کنند. منتها فشار دشمن خیلی زیاد شد و عراقی‌ها کانال را از ما گرفتند. بعد بچه‌هایی که در کانال‌ها مانده بودند را به طرز فجیعی شهید کردند. یادم است بعثی‌ها، در ارتفاعات منورهای رنگی می‌زدند. در آن شرایط وخیم، شهید کابلی اشک می‌ریخت و فرازی از زیارت عاشورا را می‌خواند. عراقی‌ها رقص و پایکوبی می‌کردند. پیکر پر پرشده رزمندگان در کانال مانده بود. شهید کابلی این فراز زیارت عاشورا «هذا یوم فرحت به آل زیاد و آل مروان» را می‌خواند و دوتایی اشک می‌ریختیم. با دوربین صحنه پایکوبی عراقی‌ها را نگاه می‌کردیم و خاطرات تلخی از آن روز در ذهن ما ماندگار شد.

جانباز محمود حیدر در دوران دفاع مقدس

همان‌طور که اشاره کردید، در عملیات والفجر یک شهدای بسیاری تقدیم شد. چه صحنه‌هایی در این عملیات بیشتر روی شما تأثیرگذار بود؟

درعملیات والفجر یک، در دیدگاه در دل یک تپه‌ای بودیم. دیدم یک ماشین جیپ ارتش از راه رسید. اما همان لحظه کاتیوشای عراق شلیک شد و به این ماشین اصابت کرد. بوی سوختن تن رزمنده‌ها را استشمام می‌کردیم. عملیات والفجر یک و خیبر ۲ عملیاتی بودند که بسیار سخت گذشتند. البته من در عملیات خیبر از واحد ضد زره به گردان حضرت قاسم(ع) رفته بودم. یک خاطره هم از عملیات خیبر تعریف کنم. در این عملیات از کانال عبوری به جزیره مجنون جنوبی رفته بودم که در مسیر برگشت از خط مقدم به همراه شهید آجرلو از کنار سنگر سرداران شهید حاج همت، احمدکاظمی و برادر مرتضی قربانی عبور کردیم. در کانال این برادران از ما پرسیدند، از خط مقدم چه خبر؟ گفتیم عراق فشار می‌آورد و بچه‌ها را قتل عام می‌کند. ما ۴۸ساعت نخوابیده‌ایم، آمدیم عقب تا اگر بشود، بتوانیم مهمات یا خمپاره ۶۰ببریم.

بعد از یکی، دو ساعت که از آن دیدار گذشت، متوجه شدم شهید ابراهیم همت در اول خط جزیره مجنون جنوبی به شهادت رسیده است. بعد شهید عباس کریمی آمد و از ما خواست تا کمک کنیم، جلوی حمله زرهی دشمن را بگیریم. در جزیره جنوبی جایی که به پد معروف بود، انفجاری صورت دادیم تا آب را به سمت عراقی‌ها رها کنیم. رها شدن این آب می‌توانست جلوی زرهی دشمن را بگیرد. برای مقابله با دشمن ۳۱۰نفر با هلیکوپتر رفتیم و دو، سه مرتبه هلی‌برن شدیم. اما بعد از درگیری سخت با دشمن، فقط ۲۷نفر برگشتیم. عمده بچه‌های ما شهید شده بودند و تعداد ۲۷نفرمان که برگشتیم، همگی ترکش خورده بودیم و با بدن‌های مجروح و خونی برگشتیم.

در چه عملیاتی حضور داشتید؟ در کدام عملیات مجروح شدید؟

والفجر یک، والفجر مقدماتی، خیبر، والفجر ۳ و در عملیات مرصاد حضور داشتم. حدود ۱۵ماه در جبهه بودم. اولین تک شیمیایی عراق در عملیات خیبر بود. آن لحظه با شهید آجرلو در ورزشگاه تختی اهواز بودیم. ما را سوار آمبولانس کردند. دیدیم فضا بوی سیر می‌دهد، گفتیم چه خبر است؟ گفتند بروید روی ارتفاعات. دشمن بمب شیمیایی زده است. بعدها از مسئولان آماد سپاه سؤال کردم، گفتند ماسک‌هایی که آن موقع داشتیم ماسک‌های آموزشی بوده که تقلبی هستند و برخی از کشورها به ما می‌فروختند. تعدادی از بچه‌های لشکر عاشورا بر اثر شیمیایی چشمان‌شان نابینا شده بود. بچه‌های لشکر نصر بدن‌شان پر از تاول بود. همه نوع گاز شیمیایی زده بودند. آن‌موقع متوجه نشدم من هم از اثرات بمب شیمیایی آسیب دیده‌ام، لذا دوباره به خط مقدم برگشتم. الان ۲۰درصد جانبازی دارم و ریه‌ام شیمیایی است. قلبم هم فنری شده است.

چه خاطراتی از همرزمان شهیدتان دارید؟

خاطره دیگر که یادم مانده بگویم، بعد از مرحله اول عملیات خیبر است. وقتی که به دوکوهه برگشتیم، شهید همت گفت می‌توانید به تهران برگردید. ولی همان زمان حاج احمد آقا خمینی به نقل از امام گفتند: سلام مرا به رزمندگان برسانید بگویید، حفظ جزیره مجنون حفظ اسلام است. خیلی از رزمندگان ماندند و با طرح لبیک، گردان‌ها بازسازی شدند. بچه‌ها برگشتند. رفتیم ۱۰روز در جزیره جنوبی جلوی پاتک‌های عراق. قبلاً عرض کردم در مقابله با دشمن، گردان ۳۱۰نفره ما با ۲۷نفر برگشت و بیشترین شهدا را یک تیپ به نام تیپ عبدالعظیم در جزیره جنوبی داد. در چهلم شهدای خیبر حضرت‌آقا که رئیس‌جمهور بودند، به حرم عبدالعظیم رفتند و آنجا برای این شهدا مراسم گرفتند. یک خاطره هم از «شهید محمود برهمه» دارم. ایشان بچه چهار راه سیروس خیابان مولوی بود و دو برادرش شهید شده بودند. مداح منصور نورایی دامادشان بود. یادم است یک شب می‌خواستیم با هلیکوپتر هلی‌برن شویم. به او گفتم بیا برویم داخل چادر استراحت کنیم. برگشت گفت حیدرجان ول کن استراحت را. همین جا که هستیم خیلی خوب است. کمی بعد که حرکت کردیم، هنوز به خط نرسیده بودیم که یک خمپاره آمد و درست کنار «محمود برهمه» اصابت کرد و تن او را اربا اربا کرد. یک خاطره دیگر هم از شهید امیر منظمی دارم. ایشان خیلی کم به مرخصی می‌رفت. در یک مقطع ۱۵روز مرخصی سالیانه‌اش را در جبهه ماند. در عملیات شرکت کرد و شهید شد. رزمنده‌ها انگیزه‌های الهی داشتند. دیگرآن روزها تکرار نمی‌شود و برنمی‌گردد.

در صحبت‌های‌تان اشاره‌ای به شهید صیاد شیرازی و همراهی ایشان با بچه‌های سپاه در آموزش ضد زره داشتید، نگاه ایشان به بچه‌های سپاه و بسیج چطور بود؟

خدا رحمت کند شهید صیادشیرازی را که به هر نحوی می‌توانست به ما کمک می‌کرد. در ماجرای امریه ایشان برای آموزش موشک‌های ضدزره عرض کردم، به‌رغم گران بودن این موشک‌ها، ایشان دستور داد تا ما بتوانیم با استفاده از موشک‌های واقعی آموزش ببینیم. البته بودند افسران دیگری که خیلی با ما نیروهای جوان پاسدار و بسیجی همراهی می‌کردند. مثلاً در عملیات والفجر ۳ در منطقه مهران با شهید کرمانشاهی که معلمی باتقوی و خالص بود و همین‌طور شهید علی اکبرعبدالرحیمی همرزم بودم. شهید کرمانشاهی دوره دیده‌بانی را در روسیه آموزش دیده بود. همیشه به ما می‌گفت من اگر روحیه و رشادت شما بچه‌های بسیج و سپاه را داشتم، دائم در جبهه می‌ماندم. انصافاً هم در آموزش هر کاری از دستش بر می‌آمد برای ما انجام می‌داد.

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۷۲۸۴

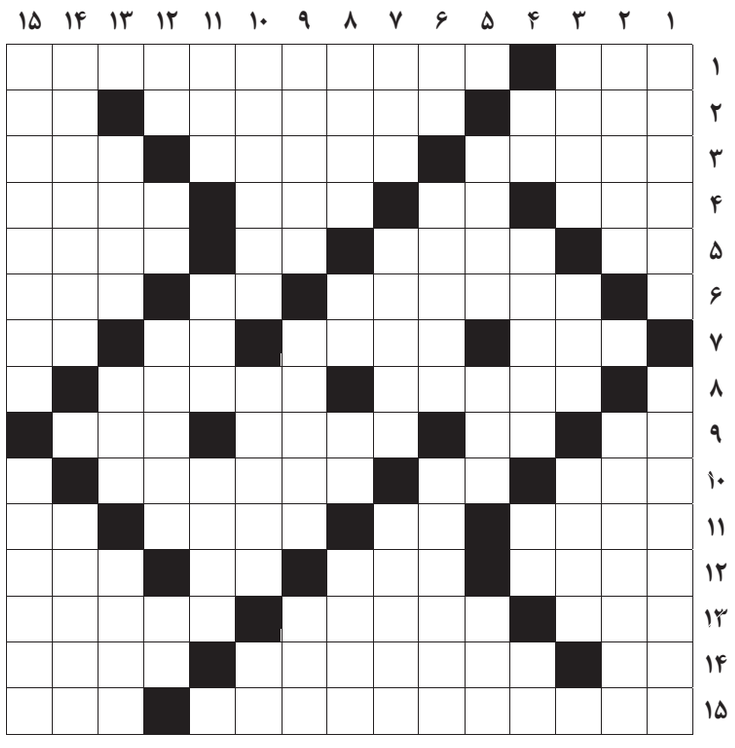

از راست به چپ

■ ۱- پایتخت قدیم مراکش- مهم‌ترین مرکز زیارتی شیراز ■ ۲- زین و برگ اسب- دو استقامت- سست و وارفته ■ ۳- باعث بروز بیماری می‌شود- آنزیم لوزالمعده- گردنبند مروارید ■ ۴- پیشوند ده‌تایی- جای پا- بندگاه میان ساعد و بازو- خواب را لذت‌بخش می‌کند ■ ۵- همراه ناله- اندازه لباس- کجاست؟- خزانه‌دار ■ ۶- آکومولاتور- شگرد- صدای عدالت ■ ۷- حوله حمام‌های قدیم- شجاع- لخت- به دنیا آوردن ■ ۸- اخوی- سنجش ■ ۹- نیم ساعت!- حرف نفی عرب- از نوشت‌افزار- همراه تب ■ ۱۰- چاپارخانه- مغز انسان- دگرگونی سیاسی ■ ۱۱- بی ریا- سوسن زرد- زوزه سگ- یک و یک ■ ۱۲- ظرف چوبی حمل مصالح- شهری در مازندران- شهر ایستاده- مظهر استواری در طبیعت ■ ۱۳- پشت سر- روش- بیماری افریقا ■ ۱۴- سوی و طرف- معادل فارسی کادر- همیشگی ■ ۱۵- شبه‌جزیره‌ای در شمال اروپا- صدای کافی

از بالا به پایین

■ ۱- صاحب زمین و رعایای بسیار- با نام باروخ، فیلسوف هلندی قرن هفدهم ■ ۲- تخت- کرم روده ■ ۳- همراه دارا- طولانی‌ترین رشته کوه دنیا- شهر هلن ■ ۴- پرنده خرامان در آب- کشور داکار- کلمه شگفتی- قلب دوم ■ ۵- توهم دیدن آب در بیابان- حیوان اهلی- از ضمایر اشاره ■ ۶- جمع کردن- الهه جنگل- جانوری که حرارت بدنش با حرارت محیط تغییر می‌کند ■ ۷- خس‌خس سینه- پیامبر زمان گشتاسب- از ماه‌های میلادی ■ ۸- قهوه‌خانه فرنگی- شامل همه- راه نافرجام- ستاره پیشین بایرن مونیخ و ملی هلند ■ ۹- پروانه- بلدرچین- ساختمان ■ ۱۰- الکل سفید- جاروجنجال- اولین نت ■ ۱۱- از حروف ابجد- سرخ نای- پایتخت پرو ■ ۱۲- مخفف چند- گوشه‌نشین شطرنج- سالن- ناپسند ■ ۱۳- سیاهی شهر از دور- فلز آلوده‌کننده هوا- سبد بزرگ حمل میوه ■ ۱۴- بیزاری و تنفر- قهرمان جنگ تروا ■ ۱۵- کسی که ظاهر و باطنش یکی نیست- همسایه کوبا

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

۴	۳	۲						
			۴		۱			
		۱					۳	۵
۳						۷		
۶	۲					۳		
				۷		۸		
			۷		۶			
۹	۱	۴						
					۳		۹	

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۲۸۳

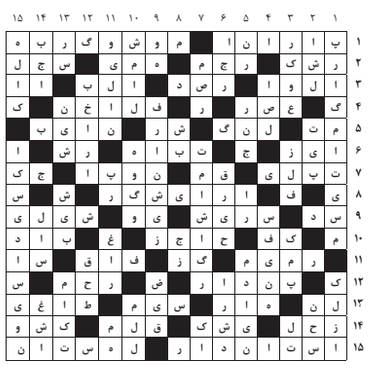

۸	۷	۱	۵	۹	۶	۴	۲	۳
۶	۱	۹	۲	۴	۸	۷	۵	۳
۳	۵	۴	۷	۱	۹	۸	۶	۲
۱	۶	۸	۹	۷	۲	۳	۴	۵
۷	۸	۲	۳	۶	۵	۱	۹	۴
۴	۳	۵	۱	۸	۷	۲	۶	۹
۹	۲	۶	۴	۳	۱	۵	۸	۷
۲	۹	۷	۶	۵	۴	۸	۱	۶
۵	۴	۳	۸	۲	۷	۶	۹	۱